# مرگ ابر مرد

سروان مری ادوین درحال دعوای لفظی با همسرش بود. مری یک زن درشت جثه بود. که آموزش های نظامی هم دیده بود. در مقابل همسرش نسبت به او بیش از حد لاغر به نظر میرسید. مری این بحث تمام اعصاب و روان منو خورد کرده. باید تمومش کنی.

فرد همسر مری: خودت شروعش کردی، این بحث هیچ وقت تموم نمیشه. چون هیچ راه حلی برای مرگ نیست. تو باعث مرگش شدی تو و همکارای لعنتیت.

مری: من مادرشم؛ من هم به اندازه تو از این اتفاق عزادارم. من کلی تلاش کردم تا تو بابت کاری که بعد از مرگ اون کردی قسر در بری.

فرد: فکر میکنی برام مهمه. فکر میکنی اهمیتی میدم همکارات برای دستگیرکردنم بیان. اون روز همراه اون بچه منم مردم. میفهمی. این یه استعاره یا یه احساس زودگذر نیست. هیچی نیست که برای ادامه زندگی بهش تکیه کنم.

مری: من هستم.

فرد: تو فقط اوضاع رو بدتر میکنی.

مری: متاسفانه من تنها کسیم که برات مونده و نمیتونی منو از دست بدی.

فرد: من که ترجیح میدم نباشی.

مری به طرف همسرش حمله میکند. تو حق نداری اینطوری حرف بزنی میفهمی. دستانش را به سمت یقه پیراهن همسرش میبرد. و او را تکان میدهد. میفهمی.

فرد: دستان مری رو میگیره و دستهاش رو ضربدری به سمت خود مری برمیگردونه. بهتر بری دیرت میشه.

مری: به معنای توافق سری تکان میدهد.

در محل کار اداره پلیس مرکزی شهر.

آدام: بازم باهم حرفتون شد.

مری: اون چیه؟

آدام: تو زنشی از من میپرسی

مری: ممکنه آدم فضایی باشه.

آدام: بعد اون اتفاق هیچ سازمانی دنبالش نیومد. پس گمون نکنم.

مری: چطور ممکنه؟

آدام: من که دفعه قبل از پسش بر اومدم.

مری: بدون یونیفورم ؟

آدام: نه با یونیفورم/

مری: دقیقاً! جرات داری بدون یونیفرم باهاش در بیوفت. تو که یادت نرفته دخل کی رو اورد.

آدام: نمیدونم اونجا دقیقا چی شد. ولی فرد نمیتونه اونقدر قوی باشه.

مری: اون قویتراز اون چیزیه که به نظر میاد.

آدام: من امروز میرم باهاش حرف میزنم.

مری: خودتو به کشتن نده اگر دیدی حریفش نیستی تسلیم شو.

آدام: اوکی.

آدام: درب خانه فرد و مری را میزند. فرد درب رو باز میکنه.

فرد: چی میخوای؟

آدام: میخوام حرف بزنم.

فرد: اوه! قاتل بچم میخواد با من حرف بزنه. جالبه! چی میخواد بگه.

آدام: من قاتل بچه ات نیستم. قاتل بچه ات اونروز توسط ابرمرد کشته شد. همون که تو کشتیش. هزاران نفر توسط ابرمرد نجات پیدا کردن ولی تو کشتیش چون پسرت مرده بود.

فرد: دقیقاً جون آدمها ابزار سیاسی نیست که سر تعدادش چونه بزنی. همه باید نجات پیدا میکردن. حتی پسر من.

آدام: این غیر ممکنه!

فرد: نه تحت نظارت من. تا حالا کسی تحت نظارت من نمرده.

آدام: میدونم ولی این فقط تو نیستی که تصمیم میگیره.

فرد: درمورد قاتل بچه ام چرا این منم.

آدام: اون قاتل بچه ات نبوده. تو حق نداشتی بکشیش

فرد: حالا که کشتم. چه غلطی میخوای بکنی.

آدام به فرد حمله میکند. ولی قبل از اینکه بفهمد چه شده. شش متر آنورتر روی آسفالت جلوی خانه روبرویی روی زمین افتاده است.

آدام: بلند میشود. تو فقط یه عوضی خودخواهی و میرود.

مری: متاسفم! گفتم حریفش نیستی.

آدام: شوهرت چیه؟ آدم فضاییه.

مری: نمیدونم.

مشاور خانواده:

مری: سال پیش یه سرقت مسلحانه اتفاق افتاد تو یک فروشگاه زنجیره ایی منو پسرم توش بودیم. من نزدیک درب خروج بودم. پسرم در انتهای فروشگاه درحال خریدن بستنی بود. من تصمیم گرفتم در یک لحظه محل رو ترک کنم و با همکارام از بیرون برای آزادکردن گروگان ها اقدام کنم.

ما از ابرمرد کمک خواستیم چون پسرم توی فروشگاه بود. سارقها میدونستن اون پسرمه و به محض حمله ابرمرد پسرم رو کشتن. ابرمرد اونها رو دستگیر کرد. وقتی آونها با ماشین پلیس به اداره پلیس میرفتند. شوهرم سر رسید. سعی کردم جلوش رو بگریم من رو پرت کرد. سرهنگ مافوقم سعی کرد. جلوش رو بگیره اون رو هم به یک طرف پرت کرد. به طرف ابر مرد رفت. همه میدونستیم حریف ابرمرد نمیشه. ابرمرد گفت نمیخواد بجنگه. آدام یک مشت به زیر چونش زد. ما انتظارداشتیم ابرمرد تکون نخوره ولی ابرمرد نقش زمین شد. قبل از اینکه کسی بتونه کاری کنه شوهرم گردن ابرمرد رو شکست و اونو کشت.

مشاور: مگر نمیگفتین ابرمرد از یک سیاره قوی تره.

مری: خوب ظاهرا فرد از اون قویتر بوده.

مشاور: چطور ممکنه. اون آدم فضاییه؟

مری: نمیدونم.

فرد: برای انجام کار بانکی به بانک رفته بود داشت پولش را میگرفت که چند سارق وارد شدن.

یکی از سارقها به سراغ فرد رفت. خودشه همسر جناب سروان ادوین. مطمئنم تو گروگان باشی جرات نمیکنه برامون دردسر درست کنه. مخصوصا بعد از اتفاقی که واسه پسرت افتاد.

فرد با یک ضربه مشت به زیر فک سارق همه را متحیر میکند. سارق مسلح بود. ولی ضربه فرد سریع و برقاسا بود. سارق روی زمین افتاد براحتی میشد فهمید که دیگر زنده نیست. سارق دیگر به سمت فرد تیر اندازی میکند. فرد زخمی روی زمین افتاده سارق متواری میشود.

چند ساعت بعد در بیمارستان. فرد به هوش میاید. پرستاری بالای سرش به او میگوید که جراحی شده و حال عمومیش بهتر از آنچیزی است که انتظار میرفت. بدنش بسرعت در حال ترمیم است.

فرد: من تا سه سال پیش جراح بودم بچه. دقیقا چی شده.

پرستار: گلوله از بدنتون خارج نشده بود. بنابراین زخم باز خروجی نداشتیم. هیچ رگی پاره نشده بود. بافت عضلانی صدمه دیده که به مرور بهبود پیدا میکنه. به دلیل نامعلومی خونریزی میان بافتی ندارین.

فرد: خوبه من میخوام برم خونه.

پرستار: تا قبل از اینکه یک پزشک شما رو ببینه ممکن نیست.

فرد: من هنوز مجوز جراحیم رو دارم میتونم خودم، کارهای ترخیص رو انجام بدم.

پرستار: ترجیح میدم پزشک جراحتون این کار رو بکنه. استراحت کنید.

چند ساعت بعد وقتی پزشک جراح سر میرسد/ گروهی با نقاب وارد بیمارستان میشوند و با مسلسل شروع به تیر اندازی میکنند. بی محابا. چند پزشک و بیمار زخمی و کشته میشوند. از جمله جراح فرد.

افراد مسلح به اتاق فرد میرسند. درب را باز میکنند و شروع به تیر اندازی میکنند. فشنگهایشان تمام شده و تازه متوجه میشوند. که فرد روی تخت نیست. فرد که پشت در کمین کرده خارج میشود. بدون هیچ تردیدی. با یک حرکت گردن یکی از سارقان را میشکند. یک ضربه مشت به گلوی دومی او را نقش زمین میکند. اسلحه سومی را میگیرد و به پشت او میرود زانویش را روی کمر فرد مسلح میگذارد و اسلحه اش را با دو دست به عقب میکشد.گردن او را هم خورد میکند. به سراغ نفری میردو که روی زمین افتاده او را از پنجره پایین میاندازد.

پرستار به اتاق او میرسد.

پرستار: تو واقعا جراحی؟

فرد: بله من فرد ادوین جراح عمومی بیمارستان مرکز شهر بودم.

پرستار: به کمکت احتیاج داریم .

تو اتاق جراحی! فرد در جراحی یک کودک شرکت کرده که تیر خورده است.

جراحی تمام شده و فرد از اتاق خارج میشود.

مری آنجاست.

مری: چطوری.

پرستار: سلام همسرتون نبود اون بچه زنده نمی موند خانم. تا حالا جراحی با این توانایی ندیده بودم.

مری: میدونم اون قویتر از اونچیزیه که به نظر میرسه .

فرد: بهتره بریم.

مری: خوشحالم تونستی اون بچه رو نجات بدی.

فرد: هیچ کس تحت نظارت من نمیمیره. کاش همه میتونستن این حرف رو بزنن.

مری: آدمها میمیرن فرد. هرچقدر هم که دوستشون داشته باشی بازهم برای زنده نگهداشتنشون کافی نیست. پس بهتره به زندگی و کمک به دیگران ادامه بدی این تنها راهیه که داری. فرد تو مرد خوبی هستی همه به کمکت احتیاج دارن.

فرد: من بیشتر از اونها به کمک احتیاج دارم.

مری: چرا با من پیش مشاور نمیای میتونیم مشکلاتمون رو حل کنیم. مطمئنم بهت کمک میکنه.